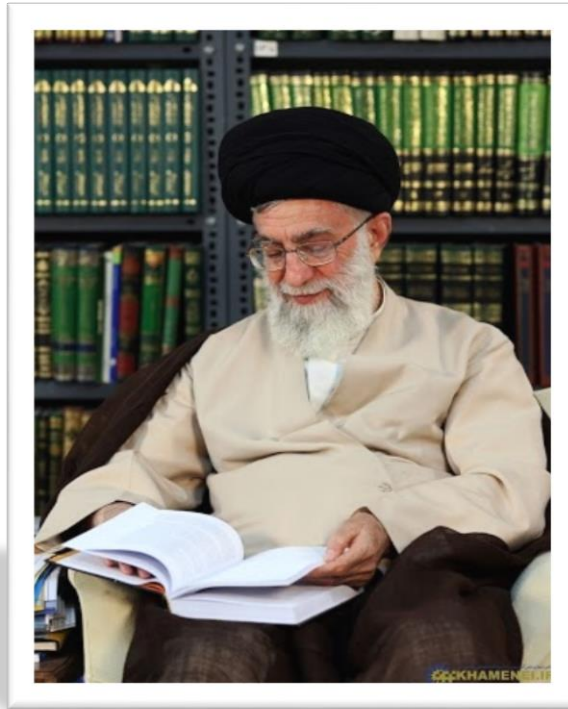


بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روح توحید نفی عبودیت غیر خدا

مقالہ ای از مقام معظم رہبری



موسسہ اسلامہ حیات طیبہ - کارگاہ تربیت اختصاصی -

روزی که پیامبر اسلام، گرانبار از رسالت نجات و رهایی انسان، شعار لااله الا الله را اعلام کرد، نخستین کسانی که با او بر سر ستیزه شدند، و او را در آغاز با ابتدایی‌ترین سلاح دشمنی، یعنی، استهزا و تخطئه زبانی و، سپس، به موازات شکل‌گیری هر چه بیشتر نهضت توحیدی، با ابزارها و سلاح‌های قاطع‌تر مورد هجوم قرار دادند، سران و اشراف قبائل بودند. دیگران زیر نفوذ و تأثیر آنان بود که با پیامبر و گروه وابستگان فکری او به خصومت برخاستند، و منظره‌های شرم‌آور تاریخ در دوره سیزده ساله پیش از هجرت تکرار شد.

این واقعیت تاریخی، نمایانگر حقیقتی است که برای بازشناسی اسلام و بویژه توحید که باید سخن اول و آخر اسلامش دانست، در خور دقت بسیار است.

در روزگار ما، یکی از تاسف‌انگیزترین چیزها، که باید برای همه پیام‌آوران رهاسازی انسان، هم‌چون فاجعه‌ای تلقی شود، تحریف مفهوم توحید است، یعنی، تحریف اصولی‌ترین محتوای ادیان، زیرا، هیچ مفهوم دیگری را نمی‌توان نشان داد که در سراسر تاریخ، بدین اندازه، به کار رهاسازی انسان آمده و مبشر نجات خلق‌های ستم‌دیده باشد.

در تاریخ، تا آن‌جا که دانسته‌ایم، بعثت‌ها و نبوت‌ها، عموماً تحولاتی بوده‌اند در جهت سودمندی انسان و نجات مستضعفان و فرودستان، و بر ضد ستم‌ها و تبعیض‌ها و تجاوزها. هسته اخلاقی تمام ادیان بزرگ، بگفته اریش فروم، آرمان‌های دانش، عشق برادرانه، کاهش رنج‌ها، استقلال، و حس مسؤولیت است (و البته، آرمان‌های شریف و والای دیگر که از یک بررسی‌کننده مادی انتظار درک آن نمی‌رود)

این آرمان‌ها، همه در اصل «توحید» خلاصه شده‌اند. پیامبران با شعار توحید، هم تمامی مقصود خود را مطرح می‌ساخته‌اند، و هم به دنبال مبارزه‌ای که با طرح این شعار در می‌گرفت، آن مقصود را در عالم واقعیت پیاده می‌کرده یا آن را به تحقق نزدیک می‌نموده‌اند.

در این صورت، ناشناخته ماندن، یا تحریف معما و محتوای توحید و اکتفا به یک برداشت سطحی و صرفاً ذهنی، در روزگاری که همان آرمان‌ها، فوری‌تر و ضروری‌تر از همیشه مطرح است، برآستی باید موضوعی تأسف آور تلقی شود، نه فقط برای معتقدان به جهان‌بینی توحید، که برای همه پی‌جویان و مدعیان آن آرمان‌ها.

گفتیم که جبهه‌بندی‌های آغاز طلوع اسلام، می‌تواند حقیقت مهمی را درباره توحید روشن سازد. آن حقیقت این است که: شعار «لااله الا الله»

ضربه این شعار، در درجه نخست، متوجه همان کسانی بوده است که با آن به خصومت کمر بسته‌اند؛ یعنی: طبقه مسلط و قدرتمند جامعه.

همواره، عکس‌العمل‌های خصومت‌آمیز در برابر یک فکر و یک نهضت، مفسر گویایی است برای جهت‌گیری‌های اجتماعی آن، و ضریب عمق و تأثیر این جهت‌گیری‌ها.

از راه مطالعه در چهره دشمنان این نهضت، و وابستگی‌های طبقاتی آنان، می‌توان جهت‌گیری طبقاتی و اجتماعی آن نهضت را دانست و از مطالعه در شدت و جدیت دشمنی‌هایشان، می‌توان عمق و تأثیر آن را اندازه‌گیری کرد. و بدین سبب است که برای درست شناختن دعوت‌های الهی، یکی از راه‌های قابل اطمینان مطالعه در جبهه طرفداران و جبهه دشمنان این نهضت‌هاست.

وقتی مشاهده می‌کنیم که طبقات قدرتمند جامعه، نخستین کسانی بوده‌اند که کمر به ستیزه با ادیان بسته و از بذل هیچ کوششی در این راه دریغ نکرده‌اند، بروشنی درمی‌یابیم که دین و نهضت‌های دینی، در طبیعت خود به آهنگ مخالفت با این طبقات است: با زورمندی و زراندوزی‌شان و اصولاً با طبقه‌بندی‌ای که آنان را از دیگران، بدین صورت متمایز و جدا می‌سازد. برای آن که بتوانیم توحید را از این دیدگاه، از دیدگاه تعرضش بر سلطه‌های اجتماعی مورد تعمق قرار دهیم، لازم است قبلاً بدانیم که توحید، بر خلاف برداشت عامیانه رایج، که آن را صرفاً یک نظریه فلسفی و ذهنی تلقی می‌کند، یک نظریه زیربنایی در مورد انسان و جهان و نیز یک دکترین اجتماعی و اقتصادی و سیاسی است.

در میان واژه‌های مذهبی و غیر مذهبی، کمتر واژه‌ای را می‌توان یافت که تا این حد، پر بار از مفاهیم انقلابی و سازنده و ناظر به ابعاد گوناگون زندگی اجتماعی و تاریخی انسان باشد. تصادفی نبوده است که همه دعوت‌ها و نهضت‌های الهی در طول تاریخ، با اعلان یگانگی خدا و ربوبیت و الوهیت انحصاری او آغاز می‌گردیده است.

فهرست کوتاهی از جوانب گوناگون محتوای توحید چنین است:

الف. از دیدگاه یک جهان بینی عمومی

«توحید»، به معنای وحدت و یکپارچگی همه جهان و خویشاوندی تمام اجزاء و عناصر آن

چون سلسله جنبان آفرینش یکی است، و همگان از یک مبدأ و منشاءاند، و خدایان و آفرینندگان مختلف، دست اندر کار آفرینش و گردش جهان نبوده‌اند، پس، این همه، اجزاء یک مجموعه‌اند، و کل جهان، یک واحد است، و دارای یک جهت‌گیری.

ما تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ؛ در آفرینش خدای رحمان هیچ ناهماهنگی نمی‌بینی (الملک ۳)

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى؛ آیا در خویشتن (یا با خویشتن) نمی‌اندیشند؟ خدا آسمان‌ها و زمین را جز بر نظام و روال حق و با سرآمدی مشخص نیافریده است (الروم ۸)

با این بینش، جهان پویا، کاروانی است که همه رهروان آن، همانند حلقه‌های زنجیر به هم متصل‌اند، و هم‌چون اجزاء ریز و درشت یک دستگاه برای هم و در جهت واحد، در کار و تلاش‌اند. هر چیز با ملاحظه موضعش در کل این ارگانیسم است که معنی واقعی خود را می‌دهد، و وظیفه‌اش روشن می‌شود. پس، همه در این سیر تکامل‌پوی، کمک کار و تکمیل‌کننده دیگرانند، و هر یک، ابزار لازمی است. در این مجموعه، هر گونه توقف و تباهی و رکود و انحراف در هر یک از این اجزاء، موجب کندی و ناهنجاری و انحراف جهت همه دستگاه است؛ و بدین گونه، پیوندی معنوی و عمیق، همه این ذرات را به یکدیگر متصل می‌سازد.

«توحید»، به معنای هدف‌داری آفرینش و حساب‌شدگی و انضباط محاسبه شده جهان و وجود معنا و روح در فرد فرد اجزاء آن

چون دارای آفریننده و پدید آورنده‌ای حکیم است، پس، ناگزیر، در اصل وجود آن نیز همان طور که در بسیاری از اجزاء آن محسوس و مشهود است، حکمتی است و برای آن، غایت و جهت و هدفی.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ؛ آسمان و زمین و هر آن‌چه را میانه آن دو است به بازیچه و بی‌هدف نیافریدیم (انبیاء ۱۶)

مجموعه جهان، با این دید، دیگر یک سرگردان هرزه‌پوی نیست. ماشینی است که ساخته و برای مقصودی به کارش انداخته‌اند. می‌توان از چیستایی آن مقصود پرسید، اما، از اصل آن نه. یک شعر با مضمون است که باید تأمل و تدبر کرد تا مضمون آن را دریافت، اما، هرگز آن را آوایی برآمده از یک حرکت تصادفی نمی‌توان دانست.

فراتر از این، به معنای سر بفرمانی همه اشیاء و عناصر عالم در برابر خدا نیز هست. هیچ چیز و هیچ قانون در این مجموعه، خودسر و خودرأی نیست. قوانین گیتی، و هر آن چه در شعاع و به هدایت این قوانین به تکاپوست. سردرخط و گوش به فرمان و بنده خداست. پس، وجود قوانین تکوینی و طبیعی در سراسر این پهنه، مستلزم، و به معنای نفی حضور خدا، و نفی ربوبیت و سررشته‌داری او نیست.

إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا؛ هر آن کس که در آسمان‌ها و زمین است جز سر بر خط عبودیت خدا نهاده‌ای نیست (مریم ۹۳).

بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ؛ بلکه از آن اوست هر آن چه در آسمان‌ها و زمین است همه فرمانبر و تسلیم اویند (البقره ۱۱۶)

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ خدا را چنان که در خور اوست برآورد نکرده‌اند زمین یکسره در قبضه قدرت اوست بروز رستاخیز و آسمان‌ها پیچیده شده دست اویند منزّه و والاتر است از آن چه شریک او می‌سازند (الزمر ۶۷)

ب. از دیدگاه مطالعه و قضاوت در باره انسان

«توحید»، به معنای وحدت و یکسانی انسان‌ها در رابطه با خدا

او خداوندگار و رب همه انسان‌ها است. هیچ کس از نقطه نظر طبیعت انسانی‌اش، با او ارتباط ویژه و اختصاصی ندارد. هیچ کس با او خویشاوندی ندارد. خدای ملت یا قوم و قبیله خاص نیست، که دیگران را به طفیل آن‌ها و برای آن‌ها و هم‌چون وسیله‌ای برای سروری آن‌ها آفریده باشد و روزی دهد. همگان در برابر او یکسانند. و اگر تمایزی در پیشگاه خدا هست، از سوی کوششی است که هر کسی می‌تواند در راه و در جهت خیر و صلاح انسان‌ها و عمل به برنامه خدایی که تنها ضمانت اطمینان بخش برای تعالی انسان است مبذول کند، و مجاهدت و تلاش بیشتری به کار بندد.

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَّهُ قَانِتُونَ؛ گفتند خدا فرزند گرفته است والا و منزه است از آن چه گویند بل همه چیز در آسمان و زمین از آن اوست همگان فرمانبر و تسلیم اویند (البقره ۱۱۷).

فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَانِتُونَ؛ پس، هر کس به کارهای شایسته بپردازد در حالیکه مؤمن است کوشش او به ناسپاسی گرفته نمی‌شود و ما آنرا ثبت می‌کنیم (انبیاء ۹۴).

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ؛ الا ای انسان‌ها؛ ما همه شما را از مردی و زنی آفریده‌ایم، و تیره‌ها و قبیله‌ها را برای هم‌شناختی پدید آوردیم. در معیار خدا گرامی‌ترین شما با تقوی‌ترین تان است (الحجرات ۱۳).

«توحید»، به معنای وحدت و برابری انسان‌ها در آفرینش و مایه‌های انسانی

انسانیت، عنصر واحدی است که در همه افراد و مصادیق این نوع به طور برابر، ساری و جاری است. انسان‌های وابسته به طبقات مختلف اجتماعی، بنده و آفریده خدایان گوناگون نیستند، تا مایه‌های آفرینش آنان نیز متفاوت باشد، و در نتیجه، میان آنان، مرزی غیر قابل عبور وجود داشته باشد یا خدای طبقات بالا، خدایی نیرومندتر و والاتر باشد، از خدای طبقات فرودست. همه آفریده یک خدایند، و همه، در گوهر اصلی در یک طراز...

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ؛ الا ای انسان‌ها پروا مکنید از خدایتان که همه شما را از یک تن آفرید (النساء ۱).

«توحید»، به معنای یکسانی و برابری انسان‌ها در امکان تعالی و تکامل

چون گوهر و سرشت انسانی، در همه، یکسان است، و این، مایه‌ای است دست‌پرورد حکمت، پس، هیچ‌کس نیست که در ذات و سرشت، از پیمودن صراط مستقیم تعالی و تکامل ناتوان باشد. از این رو، دعوت خدا، دعوتی عام است؛ ویژه کسانی یا ملتی یا طبقه‌ای نیست. اگر چه شرائط گوناگون تأثیرهای سازنده گوناگون را داراست. تأثیر زوال‌پذیر این شرایط هیچ‌گاه نتوانسته است از انسان به طور ثابت، اهریمنی، یا فرشته‌ای دست‌بسته و بی‌اختیار بسازد، و راه دگرگونی و انتخاب را بر او ببندد.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ؛ ما تو را جز برای انسان‌ها به طور عموم و نه برای جمعی خاص نفرستادیم (سبأ ۲۸).

وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا؛ تو را بر رسالت برای همه انسان‌ها فرستادیم (النساء ۷۹).

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا * فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا؛ الا ای انسان‌ها اینک از سوی پروردگارتان رهنمونی روشنگر و فروغی نمایان فراسوی شما آمده پس، آنانکه به خدا ایمان آوردند و با تکیه به او خود را (از سرگردانی و گمراهی) نگاهدارند خدا آنان را به (شهر بند) رحمت و افزونبخشی خود در می‌آورد و به راهی استوار می‌کشانند (النساء ۱۷۴ - ۱۷۵).

«توحید»، به معنای آزادگی همه انسان‌ها از قید اسارت و عبودیت غیر خدا

و این، تعبیری دیگر، از لزوم عبودیت خداست: انسان‌هایی که به گونه‌ای مقهور سر پنجه تسلیم و اسارت غیر خدایند (اسارت فکری و فرهنگی اسارت اقتصادی اسارت سیاسی) با توجه به مفهوم گسترده عبادت، در چنبر بردگی و عبودیت بندگانی همانند خود گرفتار آمده‌اند، و برای خدا کفو و رقیب گرفته‌اند. توحید، این شیوه زندگی را نفی می‌کند؛ انسان را فقط بنده خدا می‌داند؛ و او را از بندگی و اسارت هر کس یا هر نظامی، و به طور کلی، هر عامل مسلط دیگری که در برابر خدا و رقیب و «ند» [نَد=همتا] او باشد، آزاد می‌سازد. پس، توحید، در معنا، پذیرش سلطه خدا و قهرآوردن و نفی هر سلطه غیر خدایی است، از هر رنگ و هر نوع و در هر لباس.

إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ؛ حاکمیت فقط از آن خداست فرمان داده است که کسی جز او را عبادت نکنید این است آیین استوار (یوسف ۴۰).

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ؛ پروردگار و صاحب اختیار تو فرمان داده است که کسی جز او را عبودیت نکنید (الاسراء ۲۳).

بر این اساس به معنای تکریم و ارزش دادن به انسان نیز هست...

«توحید»، به معنای تکریم و ارزش دادن به انسان

عنصر فاخر و ارجمند انسان، بسی ارزنده‌تر از آن است که اسیر و مقهور و ذلیل در برابر هر کسی بجز خدا باشد. تنها آن هستی مطلق و کمال زیبایی مطلق است که می‌شاید انسان شیفته و ستایش‌گر و نیایش‌گر او شود، که این والاگرایی، خود مرتبه‌ای از والایی است. و بجز آن ذات متعال، هیچ‌کس و هیچ چیز در رتبی نیست که انسان را بنده و ستایشگر خود سازد.

همه بت‌های جامد و جاندار که خود را بر مغز و دل و تن انسان تحمیل کرده، و قلمرو خدا را در پهنه زندگی انسان، غاصبانه به تصرف در آورده‌اند، پلیدی‌ها و پلیده‌هایی هستند، که آدمی را از طهارت و صفای فطری‌اش ساقط کرده، و بدو خفت و ذلت داده‌اند، و انسان برای آن که رتبه والای خود را باز یابد، باید از آن‌ها روی بگرداند، و ننگ آلودگی به عبودیت آنان را از خود بزدايد.

هیچ بینش انسان‌گرای مادی، نتوانسته است برتری و گزیدگی و اصالت انسان را با این ظرافت و عمق مطرح سازد.

فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ * حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَلَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ؛ از بت‌های پلید دوری گزینید و از گفتار ناروا پیرایشگران (قلمرو هستی خود) از غیر خدا باشید و در این حریم خدایی کسی را شریک او مسازید آنکس که برای خدا شریک گیرد چنانست که گویی آن آسمان ساقط شده باشد و مرغ (لاشه خوار) او را در رباید یا باد پیکر او را به نقطه‌ای دور دست پرتاب کند (الحج ۳۰ - ۳۱).

لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا؛ با خدا معبود دیگری مگیر که نکوهیده و بی‌پناه فرو نشینی (و از پویش انسانی خود با زمانی) (الاسراء ۲۲).

وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا؛ با خدا معبود دیگری مگیر که سرافکنده و مطرود (به دوزخ درافتی) (الاسراء ۳۹).

«توحید»، به معنای یکپارچگی و وحدت قلمرو زندگی و هستی انسان

زندگی انسان، ترکیبی است از ذهن و واقعیت؛ از اندیشه و عمل. اگر یکی از این دو، یا بخشی از هر یک محکوم قطب‌ها و قدرت‌های ضدخدایی شود، ذهن خداگرای با واقعیتی غیرخدایی یا واقعیت خداپسند با ذهنیتی خداناشناس توأم گردد، در قلمرو زندگی انسان، دوگانگی رخ داده و در عبودیت خدا شرک پدید آمده است. انسان در این صورت، عقربه‌ایست که در طیف مغناطیسی عنصر بیگانه‌ای قرار گرفته و اگر یک‌باره روی

از قطب و جهت طبیعی بر نگردانیده باشد، باری دچار نوسان و سرگشتگی است، یعنی، انحراف از جهت درست و صراط مستقیم سرشت انسانی از جهت خدا...

أَفْتَوُّمِنُونَ بَعْضَ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ؛ آیا به بخشی از کتاب (مجموعه شناخت‌ها و مقررات دین) می‌گروید و به بخشی دیگر کفر می‌آورید سزای آنانکه چنین شیوه‌ای را می‌گزینند چیزی جز خواری و زبونی در دنیا نیست و روز رستاخیز به سهمگین‌ترین عقوبت‌ها باز گردانیده می‌شوند (البقره ۸۵).

«توحید»، به معنای هماهنگی و همگامی انسان با جهان پیرامونش

پهنه تا بیکران گسترده گیتی، میدان فعل و انفعال قوانین بی‌شمار آفرینش است. و کوچک‌ترین پدیده گیتی از شعاع عمل این قوانین بیرون نیست. با هم‌نوازی و التقاء سنت‌ها و قوانین آفرینش است که آهنگ موزون هستی شکل می‌گیرد، و نظم دلنشین جهان پدید می‌آید. انسان نیز جزیی از این مجموعه است، و محکوم قوانین عام آن و نیز قوانینی ویژه، و با این حال، متناسب و هم‌ساز با قوانین پدیده‌های دیگر...

اما، انسان بر خلاف دیگر خویشاوندانش که رام و دست بسته در گذرگاه طبیعی و فطری خویش به راهند، از نیروی انتخاب و اراده برخوردار است: راه فطری و طبیعی را باید به انتخاب بپیماید که همین راز تعالی و ترقی اوست. این بدان معنی است که می‌تواند، نیز، از این روند طبیعی تخلف ورزد.

فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ؛ هر که خواهد گو ایمان آور و هر که خواهد گو کفر ورزا (کهف ۲۹).

توحید، انسان را به پیمودن راه طبیعی و فطری‌اش که در آن با همه جهان همگام است، فرا می‌خواند. انسان را که خود عضو اصلی جهان است، در عمل و تلاش بدان پیوند می‌زند، و در پهنه وجود وحدت و یکسانی مطلق پدید می‌آورد.

أَفَعَبَّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ؛ آیا جز آیین خدا چیزی می‌طلبند؟ و حال آن‌که همه آنانکه در آسمان و زمینند از سر رغبت یا کراهت تسلیم خدایند و بسوی او باز گردانیده می‌شوند (آل عمران ۸۳).

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبَالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ وَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ؛ آیا نمی‌بینی که خدای را سجده می‌برند همه کسانی که در آسمان‌ها و در زمینند و خورشید و ماه و اختران و کوه‌ها و گیاه‌ها و چهار پایان و بسیاری از آدمیان (الحج ۱۸).

ج. از دیدگاه خط مشی اجتماعی (اقتصادی سیاسی)

«توحید»، صلاحیت هر گونه طراحی و کارگردانی مستقل و خود سرانه در امور جهان و انسان را از هر کسی جز خدا سلب می کند

به حکم آن که آفریننده انسان و آفریننده گیتی، و طراح نظام، پیوسته اوست، به امکانات و نیازها نیز هم او واقف است. ذخائر و استعدادها و انرژی های نهفته در جسم و جان آدمی را، و نیز، گنجینه ها و قابلیت های بی شمار پهنه گیتی را و میزان کاربرد و مورد مصرف و نحوه التقاء این همه را او می داند و به نیکی می شناسد.

پس، فقط اوست که می تواند شیوه زندگی و برنامه ارتباطات انسان را که همان خط مشی حرکت وی در چرخ و بر این نظام تکوین است، طرح ریزی کند، و سیستم قانونی زندگی و قواره و نظام اجتماعی او را ترسیم نماید. ویژگی این [انحصار] حق به خدا، نتیجه طبیعی و منطقی آفریدگاری و خداوندی اوست؛ پس، هر گونه دخالتی از سوی دیگران، در تعیین مسیر و خط مشی عملی انسان ها، دست اندازی به قلمرو خدایی و ادعای الوهیت و موجب شرک است.

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا؛ نه به پروردگارت سوگند به مرز ایمان در نیابند مگر آن گاه، که تو را در جریانات خلاف انگیز زندگی حکمیت بخشند و آن گاه، از آن چه تو فرمان دهی غباری بر دل نگیرند و رام و تسلیم باشند (النساء ۶۵).

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا؛ هیچ مرد و زن مسلمانی را حق آن نیست که چون خدا و پیامبرش به چیزی فرمان دادند در کار خویش اختیار داشته باشند، و هر آن که خدا و پیامبرش را نافرمانی کند، بی گمان به ضلالتی آشکار دچار گردیده است (الاحزاب ۳۶).

«توحید»، حق ولایت و سرپرستی جامعه و زمامداری زندگی انسان را نیز از هر کسی بجز خدا نفی می کند

حکومت و ولایت انسان بر انسان، اگر به دیده یک حق مستقل و بدون مسؤولیت نگریسته شود، مستلزم ستم و طغیان و تعدی است. تنها در صورتی که زمامداری و سرپرستی امور جامعه از سوی قدرتی فراتر به فرد یا هیأت حاکم سپرده شده باشد، و با مسؤولیت های متناسب توأم باشد، امکان پیراستگی آن از کژی ها و سرکشی ها و زیاده روی ها هست. این قدرت فراتر، در ایدئولوژی مذهب، الله است که احاطه و گسترش آگاهی اش لا یُعزَبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ؛ و صفات جلال و قهر نعمتش (شدید العقاب عزیز ذوانتقام) مجالی برای انحراف برگزیدگان و منصوبانش باقی نمی گذارد (سباء ۳).

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (الحاقه ۶-۴۴).

هم‌چون «ملت» و «اکثریت» نیست که بتوان اغفالش کرد، و سوارش شد، و هم‌چون حزب نیست که بتوان وسیله زورگویی و اختناقش ساخت، و هم‌چون برگزیدگان و سران و اشراف نیست که بتوان خریدشان یا شریکشان کرد.

با نگاهی ژرف‌اندیش‌تر، اگر سامان زندگی انسان مستلزم آن است که همه سازمان‌های زندگی به نقطه واحدی منتهی شود، و سر رشته کارها در دست قدرت مسلطی باشد که هست، این دست، جز دست قدرتمند آفریدگار گیتی و پدید آورنده انسان نخواهد بود.

پس، حکومت و زمامداری انسان حق ویژه خداست که به وسیله منصوبان خدا، آنان که با معیارها و الگوهای تعیین شده در ایدئولوژی الهی از همه کس منطبق‌ترند به مرحله تحقق در می‌آید و به وسیله آنان نظام الهی پاسداری و مقررات الهی اجرا می‌گردد.

قُلْ أَعْيَبَ اللَّهُ لِيَأْتِيَ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ بگو آیا به جز خدا که آفریننده آسمان‌ها و زمین است و روزی می‌دهد و خود روزی از کسی نمی‌ستاند کسی را به ولایت و زمامداری برگزینیم؟ بگو به من فرمان داده شده است که نخستین تسلیم شده حکم خدا باشم و زنه‌ار از مشرکان مباش (الانعام ۱۴).

إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛ ولی، و زمامدار شما (جامعه مسلمان) فقط خداست و پیامبرش و مؤمنانی که نماز را بپا می‌دارند و در آنحال که به رکوعند زکوه می‌دهند (المائدة ۵۵).

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ؛ بگو پناهنده می‌شوم به خداوندگار مردم، زمامدار مردم، معبود مردم (الناس ۱-۳)...

«توحید»، مالکیت مطلق و اصیل همه نعم و ذخائر و موجودی‌های جهان را نیز به خدا اختصاص می‌دهد

هیچ‌کس، هیچ چیز را رأساً و مستقلاً مالک و صاحب اختیار نیست. همه چیز، امانتی است در دست انسان برای بهره‌مندی و یاری گرفتن از آن در راه تکامل و تعالی. چنان نیست که انسان دارنده، بتواند نعیم این جهان را که دست‌آورد تلاش هزاران پدیده و عنصر این جهان است، تباه و نابود سازد، یا بی‌استفاده و مهمل بگذارد، یا در راهی به جز تعالی انسان به کار برد. آن‌چه در دست انسان است، اگر چه برای اوست، ولی، داده و بخشوده خداست؛ پس، باید در راهی به کار رود که خدا معین کرده است، و در واقع، در راه طبیعی و اصلی‌اش در راهی که برای آن آفریده شده است، صرف آن و بهره‌جویی از آن، در هر جهت دیگر، منحرف کردن آن است از جهت طبیعی‌اش (فساد).

نقش انسان در این بارانداز نعمت‌های رنگارنگ خدا، به کار گرفتن و بهره بردن درست آن است، و قبلاً، البته، زنده کردن و به کمال رساندنش.

قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَمْ لَا تَذَكَّرُونَ ؛ بگو: زمین و هر آن که در آن است از آن کیست اگر آگاهید؟ خواهند گفت: از آن خدا بگو پس، چرا به خود نمی‌آیید؟ (المؤمنون ۵-۸۴).

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا؛ اوست آن که هر آن چه را در زمین است برای شما انسان‌ها آفرید (بقره ۲۹).

اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا؛ خدا را عبودیت کنید که شما را بجز او معبودی نیست او شما را از زمین بیافرید و در آن به آبادگری برگماشت (هود ۶۱).

وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ؛ و آن که پیمان خدا را پس از بستن می‌شکنند و پیوندی را که خدا بدان فرمان داده است می‌گسلند و در زمین تباهی پدید می‌آورند طرد و لعن (خدا) نصیب آنان است (رعد ۲۵).

«توحید»، انسان‌ها را در رابطه با نعیم جهان دارای حق برابر می‌شناسد

امکانات و فرصت‌ها به طور مساوی در اختیار و از آن همگان است، تا از این بساط گسترده، هر کس به قدر نیاز و در شعاع سعی و عمل خود بهره گیرد. در این پهنه بی‌کرانه، هیچ منطقه اختصاصی و محصور وجود ندارد. همگان می‌توانند همت و اراده خود را در دست‌یابی به گونه‌گون بهره این جهان بیازمایند. این فرصت ویژه، هیچ تیره نژادی جغرافیایی تاریخی و، حتی، ایدئولوژیکی نیست. هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا؛ اوست آن که همه موجودی زمین را برای شما (انسان‌ها و نه دسته و تیره‌ای خاص) آفرید (بقره ۲۹). و جملات: «و الانعام خلقها لكم» «لكم فيها جمال» و «تحمل ائقالكم» و «انزل من السماء ماء لكم» و «ينبت لكم به الزرع» و «ما ذرا لكم في الارض» و «لتركبوها» و «لتاكلوا منه» در آیات به هم پیوسته آغاز سوره نحل که در همه خطاب به انسان‌هاست و نه به تیره و طائفه‌ای خاص چنان که در جمله‌ی: «و لو شاء لهديكم اجمعين» و «الهمكم اله واحد» در خلال همان آیات.

آن چه گفته شد، تنها بخشی از محتوای بسیاری غنی و عمیق و چندین جانبه توحید است... و با همین اشارت‌های کوتاه، بروشنی می‌توان تشخیص داد که توحید، تنها نظریه‌ای فلسفی و ذهنی و غیر عملی نیست که به هیچ روی کار به سیاه و سفید زندگی نداشته باشد، و دست به ترکیب گله‌های بشری نزند، و در تعیین جهت‌گیری‌های انسان و تلاش و عمل بایسته او دخالت نکند، و فقط به همین اکتفا نماید که باوری را از مردم باز گیرد و باوری دیگر به جای آن بنشانند؛ بلکه از سویی یک جهان‌بینی است: تلقی بخصوص است از جهان و

انسان و موضع انسان در رابطه با دیگر پدیده‌های گیتی و موضع وی در تاریخ و امکانات و استعدادها و نیز، نیازها و خواسته‌هایی که در او و با او همواره هست و بالاخره، جهت و نقطه اوج و تعالی او... .

و از سویی دیگر، یک دکترین اجتماعی است: طرحی و ترسیمی است از شکل محیط متناسب انسان. محیطی که وی می‌تواند در آن به سهولت و سرعت رشد کند، و به تعالی و کمال ویژه خود نائل آید. پیشنهاد قواره و قالبی مخصوص است، برای جامعه با تعیین خطوط اصلی و اصول بنیانی آن، و بنابراین، هر آن‌گاه، که در جامعه‌های جاهلی و طاغوتی (جامعه‌هایی که بر مبنای ناآگاهی از حال انسان یا تعدی بر ارزش‌های راستین وی بنیاد گردیده) مطرح گردد، یک دگرگون‌سازی است، بعثتی است در دل‌های فرو خفته و جان‌های بیمار و طوفانی است. در مرداب راکد اجتماع سامان و هنجاری است. برای آن اجتماع ناساز و بی‌قواره تبدیل و تغییری است در نهادهای روانی و بنیان‌های اقتصادی و اجتماعی و در ارزش‌های اخلاقی و انسانی، و کوتاه سخن، تعرضی است بر وضع موجود و بر سلطه‌ها و قدرت‌های نگاهبان آن و بر جو و فضایی که بدان مجال ادامه و رشد و تغذیه می‌دهد.

پس، توحید تنها پاسخی تازه نیست در مسأله‌ای صرفاً نظری یا دارای قلمرو عملی محدود؛ راهی تازه در برابر انسان نیز هست که اگر چه به تحلیلی ذهنی و نظری تکیه دارد، ولی، مقصود از طرح آن ارائه شیوه‌ای دیگر است برای عمل کردن و زیستن.

با چنین برداشتی است که معتقدیم توحید ریشه و مایه اصلی دین و سنگ زاویه‌ایست که همه پایه‌های دین بر آن قرار گرفته است. نظریه‌ای که فقط قضاوتی درباره ماوراءالطبیعه و حداکثر، تزی اخلاقی و عرفانی به شمار آید، بیش از جسم لطیفی نخواهد بود که نمی‌تواند پیکره عظیم ایدئولوژی زندگی‌ساز اسلام را به عنوان یک مسلک اجتماعی بر دوش گیرد. البته، همیشه بوده‌اند کسانی که با وجود اعتقاد به خدا و به توحید، از بدنه‌های عینی و عملی و مخصوصاً اجتماعی این عقیده غفلت ورزیده یا به عمد، آن را ندیده گرفته‌اند. این خوش‌باوران در هر زمانی و با هر شرایطی، چنان زیسته‌اند که یک غیر معتقد به توحید بدین معنی که این اعتقاد هیچ‌گاه در آنان احساس ناسازگاری با وضع و جو غیر توحیدی را بر نینگیخته و هوای عفن و سنگین و گرفته شرک را برای آنان تحمل‌ناپذیر نساخته است.

در روزگار طلوع اسلام در مکه، کانون بت‌پرستی و عاصمه بت‌های نامدار عرب نیز، آیین حنیف ابراهیم طرفدارانی داشت، لیکن چون در اندیشه آنان، توحید فراتر از ذهن و دل و حداکثر فراتر از منش و عمل انفرادی قلمروی نداشت، وجود آنان، کمترین تأثیری در فضای فکری و اجتماعی نمی‌نهاد، و در آن بیراهه جاهلی، حضور آنان مطلقاً احساس نمی‌شد، و آب از آب آن زندگی تأسف انگیز تکان نمی‌خورد. همه بر یک آب‌شخور گرد می‌آمدند، و این باصطلاح موحدان نیز، بدون چندان دغدغه‌خاطری با دیگران در یک چراگاه می‌چریدند، و چون آنان و با همان شیوه‌ها و سنت‌ها بدنامی حیات را می‌گذرانیدند.

خاصیت این نگرش، و برداشت ذهنی از توحید، همین بی‌خاصیتی و نداشتن نقش فعال است در زندگی و بویژه در زندگی اجتماعی.

...و در چنین حال و هوایی بود که توحید اسلام به عنوان طرز تفکری که متعهد سامان ویژه‌ای برای زندگی و طراح شکل و قواره دیگری برای جامعه است، به میدان آمد، و از نخستین گام، ماهیت خود را به عنوان یک دعوت انقلابی برای همه مخاطبانش از پذیرنده و منکر، آشکار ساخت. همه دانستند که این پیام یک نظم اجتماعی و اقتصادی و سیاسی نوین است که با آن چه هم اکنون، بر جهان می‌گذرد به هیچ رو سر آستی و سازگاری ندارد نفی وضع موجود است و اثبات وصفی دیگر.

موافقان و پذیرندگان به دلیل همین صراحت بود که آن چنان مشتاقانه و سر از پا نشناخته بدان روی آوردند، و سر سپردند، و معارضان و منکران نیز درست، به همین جهت بود که آن گونه سراسیمه و وحشیانه، چنگ و دندان نشان دادند و هر روز بر سخت‌گیری خود افزودند.

این واقعیت تاریخی می‌تواند معیاری باشد برای سنجش و ارزیابی درستی یا نادرستی ادعای توحید، در همه فاصله‌های تاریخ، هر جا این ادعا از سوی کسانی مطرح گردیده که وضعی مشابه موحدان مکه پیش از ظهور اسلام داشته‌اند، به دشواری می‌توان وجود توحید را در آنان باور کرد. توحید صلح، کل توحیدی که با همه «انداد» و رقیبان خدا بسازد، توحیدی که فقط فرضیه پذیرفته شده‌ای در ذهن باشد، چیزی فراتر از یک نقش بدلی از توحید انبیاء نیست. بسی طبیعی خواهد بود اگر دینامیسم دعوت انبیاء در چنین توحیدی وجود نداشته باشد.

با چنین نگرشی است که بدرستی می‌توان راز نفوذ و گسترش و اعتلای اسلام نخستین، و عقب‌گرد و انحطاط و خصلت انفعالی اسلام دوره‌های بعد را شناخت. اسلام پیامبر، توحید را مانند راهی جلوی پای مردم می‌گذاشت، و اسلام دوره‌های بعد، آن را چون نظریه‌ای در محافل بحث و مجادله مطرح می‌ساخت. آن‌جا، سخن از بینش تازه‌ای در باره جهان و تئوری تازه‌ای برای حرکت و تلاش زندگی بود، و این‌جا، بحث از ریزه کاری‌های کلامی باب اوقات تفنن و فراغت؛ آن‌جا توحید استخوان‌بندی نظام موجود و محور همه روابط اجتماعی اقتصادی و سیاسی به شمار می‌رفت، [اولی] نظام موجود و محور تابلو نقاشی زیبا و هنرمندانه‌ای که هم‌چون پیرایه‌ای در تالاری آویخته باشند تا همه چیز جمع باشد. از یک زائده تشریفاتی چه نقش فعال و سازنده‌ای می‌توان انتظار داشت؟

آن چه گفتیم، این حقیقت را روشن ساخت که توحید از دیدگاه عملی، قواره و قالبی است، برای اجتماع و شیوه‌ای است برای زندگی، و مجموعاً، باید آن را عنوانی گویا دانست برای نظام و سیستمی که اسلام برای زندگی انسان متناسب دانسته و رشد و بالندگی این موجود را در سایه آن ممکن تلقی کرده است، هم‌چنان که از دیدگاه نظری، بینشی است که پایه و زیر بنای فلسفی آن نظام محسوب گشته، و آن را توجیه و تعلیل می‌کند.

با این زمینه پردازی می‌توانیم به سر آغاز مقال بازگشته، مسأله را از زاویه‌ای مخصوص که این گفتار به آن ناظر است بررسی کنیم.

گفتیم که نخستین ستیزه‌گری‌ها با شعار توحید از سوی قدرتمندان و سران و سردمداران اجتماع بوده، و این، نشانه آن است که ضربه این شعار، بیشتر و پیش‌تر از همه، متوجه طبقه مسلط و مقتدر اجتماع به تعبیر قرآن، طبقه مستکبر است؛ و گفتیم که دعوت‌های توحیدی در همه دوران‌ها، همین که قدم در صحنه اجتماع نهاده‌اند، حساب خود را با صف مسلط و مستکبر روشن ساخته، و بر اثر آن با دو گونه واکنش متضاد از سوی دو جناح اجتماعی متضاد روبرو شده‌اند: با تعرض و انکار و ستیزه از سوی مستکبران، و گرایش و قبول حمایت از سوی مستضعفان.

و بالاخره، گفتیم که این دو گونه واکنش، در واقع، نشانه و خاصیت توحید اصیل و راستین است؛ یعنی، در همه زمان‌ها و در آینده نیز هر گاه توحید، در مفهوم اصیل و با شکل درستش مطرح گشته و مطرح گردد، ناگزیر همان جبهه‌بندی و موضع‌گیری‌های متقابل را به همراه داشته و خواهد داشت. اکنون، باید دید در میان بدنه‌ها و ابعاد گوناگون توحید، کدام است که مستقیماً با منافع، بلکه با اصل وجود طبقه مستکبر در اصطکاک و تضاد است؟ به عبارت دیگر: طبقه مستکبر، از کدام نگرش توحیدی به جهان یا از کدام پیشنهاد توحیدی برای جامعه زیان می‌بیند که چنین قاطع و بی‌امان با آن می‌ستیزد؟

شناخت چهره مستکبر در قرآن، کمک فراوانی به فهم این مطلب می‌تواند کرد: مستکبر را در ترسیمی که قرآن در بیش از چهل مورد از ویژگی‌های روانی و موقع اجتماعی و انگیزه‌های جاه‌طلبانه و زراندوزانه او کرده در مجموع، دارای خصوصیتی از این قبیل می‌یابیم:

{چهره ۱ مستکبر توحیدستیز}

خدا را با مفهومی که لا اله الا الله گویای آنست (اختیار دارای حاکمیت و مالکیت مطلق و انحصاری) رد می‌کند، اگر چه به مفهوم یک حقیقت ذهنی یا تشریفاتی یا دارای قلمروی محدود نه؛ انهم كانوا اذا قيل لهم لا اله الا الله يستكبرون چنان بودند که چون بر گوش آنان نواخته می‌شد بزرگی می‌ورزیدند (و بدان تن نمی‌دادند) (الصافات ۳۵).

{چهره ۲ مستکبر توحیدستیز}

بدون برخورداری از معیارها و ملاک‌های فضیلت، خود را برتر و بزرگوارتر از دیگر خلق می‌شمرد، و در این ادعا، به ملاک‌های جاهلانه مانند قدرتمندی و ثروتمندی تکیه می‌کند: فاستكبروا فی الارض به غیر الحق و قالوا من اشد منا قوه در روی زمین بناحق بزرگی ورزیدند و (برای توجیه موضع خود) گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟ (فصلت ۱۵).

{چهره ۳ مستکبر توحیدستیز}

بر اثر همین تصور باطل، آیه‌های خدا را که پیام‌آور نظمی نو و مشخص‌کننده ملاک‌های راستین است رد می‌کند: «وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَشَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ؛ و چون آیه‌های خدا بر او فرو خوانده شود متکبرانه از آن روی بر تابد چنان‌که گویی آن را نشنیده است گویی در گوش او سنگینی است او را به عذابی دردناک بشارت ده (لقمان ۷).

{چهره ۴ مستکبر توحیدستیز}

در رویارویی با دعوت دگرگون‌ساز و رهایی‌بخش نبی، موضع انکار و تکذیب می‌گیرد، و بدین بهانه که «اگر درست بود، ما زودتر می‌فهمیدیم» و «خدا باید خود ما را مستقیم مخاطب می‌ساخت» با آن به ستیز برمی‌خیزد: «وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ؛ منکران و پوشندگان حقیقت در باره گرویدگان و پیوستگان به دعوت نبی گویند: اگر راه آنان نیکو (درست) می‌بود ما پیش از آن‌ها بدان می‌پیوستیم (الاحقاف ۱۱). وَ إِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ؛ و چون آیه‌ای برای آنان مطرح شود گویند: ما ایمان نخواهیم آورد تا این‌که پیام خدا بر خود ما نازل گردد (الانعام ۱۲۴).

{چهره ۵ مستکبر توحیدستیز}

بانی و رهبر دعوت توحید را دارای انگیزه‌های جاه‌طلبانه و سودجویانه معرفی می‌کند، و بدین وسیله و نیز با تکیه بر سنت‌های کهنه و پوسیده که یکسره پیرایه‌های نظم مسلط است از کار برد و نفوذ دعوت توحید در میان مردم می‌کاهد: «قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَلْفِتْنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَ تَكُونُ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا نَحْنُ لَكُمُ بِمُؤْمِنِينَ؛ گفتند (در خطاب به موسی): آیا آمده‌ای که ما را از سنت‌های نیاکانمان برگردانی و بزرگی و سروری را به خودت و برادرت (هارون) اختصاص دهی؟ اما، هرگز دعوت شما را نمی‌پذیریم (یونس ۷۸).

{چهره ۵ مستکبر توحیدستیز}

با استفاده از زور و تزویر و با گونه‌گون شیوه‌های تحمیل و تحمیق، مردم را به راهی که خود می‌پسندد، راه بردگی و بهره‌دهی و فرمان‌بری بی‌قید و شرط می‌کشاند، و به مقاومت و مقابله با هر دعوت رهایی‌بخش وامی‌دارد:

«وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا؛ دنباله‌روان در قیامت گویند: پروردگارا ما از آقایان و بزرگان خود اطاعت کردیم و آنان ما را به انحراف و گمراهی کشانیدند (الاحزاب ۶۷).

«فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ؛ ضعیفان (در قیامت) به مستکبران گویند: ما در دنیا دنباله‌رو شما بودیم آیا امروز شما می‌توانید بخشی از عذاب را از دوش ما برگزیرید؟ (المؤمن ۴۷).

قالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ * يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ ؛ سردمداران رژیم فرعونى (خطاب به مردم یا) گفتند: این (موسى) جادوگرى چیره دست است که مى‌خواهد با جادوى خود شما را از موطنتان بیرون کند (الاعراف ۱۰-۱۰۹).

{چهره ۶ مستکبر توحیدستیز}

و بالاخره، نبی، و هم جبران او را که بر نظم مسلط و طرز فکر حاکم بر آن بر شوریده و همت بر دگرگون‌سازی آن بسته‌اند، مورد سخت‌ترین حملات خود قرار می‌دهند، و از نشان دادن نفرت انگیزترین قساوت‌ها و ددمنشی‌ها نیز کوتاهی نمی‌ورزد.

قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ * النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ * إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ * وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ؛ نابودى و مرگ بر صاحبان آن خندق (آتش) بر صاحبان آن آتش فروزان که بر فراز جایگاهشان نشسته بودند و شکنجه مؤمنان را تماشا مى‌کردند (البروج ۷-۴).

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ؛ فرعون (به مشاورانش) گفت: بگذارید موسى را به قتل رسانم و او (هر چه مى‌تواند) خدای خود را بخواند مى‌ترسم آیین شما را (که بر مغزهای مردم مسلط است) دگرگونه سازد یا فسادى در زمین پدید آورد (و مردم را بر ما بشوراند) (المؤمن ۲۶).

این، بخش کوتاهی بود از ویژگی‌ها و خصلت‌های «مستکبر» در آیاتی چند از قرآن. قرآن در مواردی از «چهره‌نگاری»، فراتر رفته، و طبقه مستکبر را در قالب تیپ‌های مشخص یا در قالب افراد شناخته شده‌ای که هر کدام سمبل و نشان یک تیپ مشخص‌اند معرفی کرده است:

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمُ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا؛ آن‌گاه، از پی آن پیامبران موسى و هارون را با آیه‌هایمان برانگیختیم و بسوی فرعون و سران رژیمش گسیل داشتیم پس، آنان (فرعون و فرعونیان) بزرگی ورزیدند (یونس ۷۵).

وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ؛ به یاد آور قارون و فرعون و هامان را موسى با پیام‌های روشن و تردیدناپذیر در برابر آنان ظاهر گشت پس، آنان در زمین (خدا و در برابر خلق خدا و پیام خدا) بزرگی ورزیدند (عنکبوت ۳۹).

فرعون را مى‌شناسیم. هامان مشاور مخصوص و شخص اول تشکیلات سیاسى مصر پس از خود فرعون است. «ملاً فرعون»، سران و بزرگان همین تشکیلات‌اند، که در جهت‌گیری‌های نظام فرعونى، صاحب رأى و راهنما و کمک کار اویند (رجوع شود به آیه ۱۲۶ الاعراف و بسی آیات دیگر). و بالاخره، قارون همان زراندوز مال‌دوست و گنجینه‌دارى است که «کلیدهای خزائن زر و سیمش مردان نیرومند را به زانو در مى‌آورد»

در پرتو چهره‌نگاری ده‌ها آیه قرآن، مستکبر را تقریباً، بدین صورت می‌توانیم شناخت: جناح مسلط در جامعه‌ای جاهلی که بدون هیچ استحقاق، قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی را در دست می‌گیرد، و برای تداوم به این بهره‌کشی و سلطهٔ ستمگرانه فرهنگ و عقیدهٔ حاکم بر ذهن‌ها را نیز قبضه می‌کند، و با شیوه‌های گوناگون، در مردم، تفکری را که موجب تسلیم در برابر او و سازگاری با وضع موجود است، پدید می‌آورد، و به خاطر حفظ این امتیازات، با هر دعوت آگاهی بخش و روشنگر چه رسد به دعوتی انقلابی و دگرگون‌ساز به مبارزه‌ای خستگی‌ناپذیر که برای او مبارزهٔ مرگ و زندگی است کمر همت می‌بندد...

اکنون، دوباره به مطلب اصلی باز می‌گردیم:

انبیاء، توحید را چگونه مطرح می‌کردند؟ نحوه طرح این شعار، به وسیلهٔ پیامبران که در عین حال، نمایانگر اصولی‌ترین پایه‌های مکتب آنان نیز هست، به آسانی نشان می‌دهد که: کدام بدنهٔ توحید از نظر مستکبر غیر قابل تحمل است؟ و ثانیاً، این تحمل‌ناپذیری از چه روست؟ و چرا این جناح نمی‌تواند توحید را هنگامی که با این مفهوم مطرح می‌گردد تحمل کند؟

می‌دانیم که شعار توحید، نخستین طلیعهٔ دعوت همهٔ پیامبران بوده است جملهٔ:

قولوا لا اله الا الله تفلحوا؛ بگوئید معبودی بجز الله نیست تا کامیاب شوید از زبان پیامبر اسلام معروف و مسلم است.

و نقل جملهٔ:

يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ؛ ای مردم، الله را عبودیت کنید که شما را بجز او معبودی نیست.

از زبان پیامبران بزرگی هم‌چون: نوح، هود، صالح، شعیب، و به عنوان سرفصل دعوت این رسولان در چند جای قرآن تکرار شده است.

همان طور که می‌بینیم، در این شعارها، بیش از هر چیز بر «نفی عبودیت غیر خدا» تکیه شده، و توحید، از این دیدگاه، مورد ملاحظه قرار گرفته است. پیامبر، در این شعارها، بر مردم جاهل و غافل که در مرداب نظام جاهلی و طاغوتی غوطه می‌خورند، نهیب می‌زند، و آنان را از عبودیت هر قطب و قدرت دیگری به جز خدا بر حذر می‌دارد، و در واقع، دعوت خود را با اعلان مبارزه و ستیزه با مدعیان الوهیت و خداوندگاری آغاز می‌کند.

در یک جامعه، مدعیان الوهیت کیانند؟ ستیزه با خدای‌گونه‌ها یعنی، چه؟ و این بسیج، به معنای پیشنهاد چگونه وضعیتی در جامعهٔ موعود، «جامعه‌ای که انبیاء وعده آن را می‌دهند» می‌باشد؟

معمولاً، از جمله: «مدعی الوهیت» چنین تداعی می‌شود که کسی خود را «خدا» یعنی، مصداق آن قدرت فائده‌ای که بشر همواره در تاریخ بدان نوعی اعتقاد و از آن نوعی تصور داشته بدانند...

... و این یک دریافت سطحی و عامیانه است.

البته، وجود تبه‌کاران نابخردی که با برخورداری از قدرت سیاسی و اجتماعی به مردم نابخردتر از خود چنین تفهیم نموده بودند که خدایان حامل بخشی از روح خدا هستند، انکارناپذیر است؛ ولی، با توجه به معنای گسترده واژه‌های «عبادت» و «ربوبیت» و «الوهیت» در قرآن، بدین نتیجه می‌توان رسید که دایره مفهوم «مدعیان الوهیت» از این بسی گسترده‌تر است.

به طوری که از موارد به کار گرفتن ماده «عبادت» در قرآن بر می‌آید، عبادت به معنای تسلیم و اطاعت بی‌قید و شرط در برابر انسان یا هر موجود دیگر است. وقتی خود را به کسی می‌سپاریم، و بی‌هیچ قید و شرطی سر در کمند او می‌نهیم، و به میل و فرمان و اراده او حرکت می‌کنیم، و تسلیم او می‌شویم، او را عبودیت و «عبادت» کرده‌ایم. و متقابلاً، هر عامل و نیرویی، چه از درون وجود و شخصیت خود ما، و چه عوامل گوناگون بیرون از ما، که ما را به گونه‌ای رام و مطیع ساخته و تن و جان ما را در قبضه قدرت خود گرفته و انرژی ما را در جهتی که خواسته به کار افکنده ما را «عبد» خود ساخته است آیات زیر نمونه‌ای از آن موارد است:

در خطاب عتاب آمیز موسی به فرعون در آغاز دعوت: و تلك نعمه تمنها علی ان عبدت بنی اسرائیل آیا این که بنی اسرائیل را به عبودیت خود در آورده‌ای لطفی است که منت آنرا بر من می‌نهی؟ (الشعراء ۲۲).

از زبان فرعون و سران و سردمداران رژیمش خطاب به یکدیگر: انؤمن لبشرین مثلنا و قومهما لنا عابدون آیا به دو بشر همانند خود ما که ایل و قبیله‌شان هم یکسره عبادتگر مایند ایمان بیاوریم؟ (المومنون ۴۶).

از زبان ابراهیم خطاب به پدرش: یا ابت لاتعبد الشیطان ان الشیطان کان للرحمن عصیا پدرم شیطان را عبادت مکن که شیطان در برابر خدا نافرمان است (مریم ۴۴).

در خطاب عام خداوند به همه انسان‌ها: الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لاتعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین ای آدمیان آیا شما را نسپردم که عبادت شیطان را مکنید؟ که او دشمن نمایان شماست؟ (یس ۶۰).

از وعده نوازشگر خدا به انسان‌های اندیشمند: و الذین اجتنبوا الطاغوت ان یعبدوها و انابوا الی الله لهم البشری کسانیکه از عبادت طاغوت (سلطه‌های طغیانگر و متجاوز) اجتناب ورزیده با همه وجود به خدا بازگردند بشارت بادشان (الزمر ۱۷).

در رویارویی با کسانی که (ایمان به خدا و وحی خدایی) را بر مؤمنان خرده می‌گیرند: من لعنه الله و غضب علیه و جعل منهم القرده و الخنازیر و عبد الطاغوت اولئک شر مکانا و اضل عن سواء السبیل آنکس که خدایش

از خود رانده و بر او خشم گرفته و از جمله مسخ شدگانش به بوزینه و خوک قرار داده و او به عبادت طاغوت پرداخته (چنین کسانی) در جایگاهی شرارت آمیزتر و در راهی گمراهانه‌تر هستند (المائده ۶۵).

در این آیات، فرمان‌بری از فرعون، از سران رژیمش، از طاغوت، و از شیطان، به «عبادت» تعبیر شده، و در مجموع، به اضافه آیات متعدد دیگری از قرآن، نمایش‌گر آنست که «عبادت» در مفهوم قرآنی‌اش پیروی و تسلیم و اطاعت مطلق است، در برابر یک قدرت واقعی یا پنداری از روی طوع و رغبت یا از سر‌گُره و اجبار، همراه با حس تقدیس و ستایش معنوی یا بدون آن...

در هر صورت، آن قدرت معبود است، و آن اطاعت‌گر، عبد و عابد...

با این توضیح واژه «الوهیت» و «الله» که تعبیر دیگری است از «معبود قرار گرفتن» و «معبود»، بدرستی تفسیر می‌شود:

در یک نظام غلط جاهلی، که مردم به دو طبقه «مستکبر» و «مستضعف»، یعنی، طبقه‌ای همه‌کاره و مسلط؛ و طبقه بهره‌مند و طبقه دیگری هیچ‌کاره و فرودست و قهراً محروم تقسیم شده‌اند. نمودارترین مظهر الوهیت و عبودیت، همین رابطه نامتعادل میان دو طبقه است. برای شناختن و یافتن معبودان و آلهه جوامع تاریخی، بیهوده نباید موجود مقدسی از جنس بشر یا حیوان یا جماد در آن جست و جو کرد. بارزترین نمونه معبود و اله در این جوامع، همان کسانی هستند که به اتکاء وابستگی به طبقه مستکبر، توده مستضعف را تسلیم و مقهور سرپنجه اسارت خود کرده و در راهی که به اشباع آزمندی و جهان‌خوارگی آنان منتهی می‌شود به راهشان افکنده‌اند.

در این‌گونه جوامع، مذهب واقعی جامعه، «شُرک» است، زیرا، به تعداد همه قطب‌ها و قدرت‌هایی که بر مردم فرمان می‌رانند، و آنان را دست بسته و چشم و گوش بسته به راهی که خود خواسته‌اند می‌رانند، بت و معبود و «اله» وجود دارد. شرک یعنی، در کنار خدا یا به جای خدا کسانی را به الوهیت گرفتن و آنان را اطاعت و عبودیت کردن؛ یعنی سر رشته کار و بار زندگی را به غیر خدا سپردن؛ یعنی تسلیم هر قطب و قدرت غیر خدایی شدن؛ روی نیاز به سوی آنان داشتن، و در جهت تعیین شده آنان به راه افتادن.

و توحید درست در نقطه مقابل شرک است: همه این آلهه و معبودان را نفی کردن؛ تسلیم آنان نشدن؛ در برابر سیطره قدرت آنان مقاومت کردن؛ دل از کمک و رعایت آنان بریدن؛ و سرانجام، بر نفی و طرد آنان کمر بستن؛ و با همه وجود، تسلیم خدا شدن و...

و نخستین شعار همه رسولان خدا آن نفی و این اثبات است:

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ؛ در هر امتی پیام آوری برانگیختیم که: الله را عبودیت کنید و از طاغوت (قدرت‌های ضد خدایی) کناره گیرید (النحل ۳۶)

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ؛ پیش از تو هیچ پیام آوری گسیل نداشتیم مگر با این پیام و الهام که: معبودی بجز من نیست مرا عبودیت کنید (الانبیاء ۲۵).

پس، پیامبران با این شعار، نظام منحط و فاسد جاهلی را نفی می‌کردند، و مردم را به ستیزه و پیکاری عظیم در برابر «طاغوت»ها (یعنی، پاسداران این نظام و کسانی که بر ارزش‌های اصیل انسانی طغیان ورزیده و برای حفظ موقعیت ظالمانه خود ارزش‌های پوچ و قالبی را بر مردم تحمیل کرده بودند) فرا می‌خواندند. نفی شرک، در واقع، نفی همه بنیان‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی‌ای است که زیر بنای اصلی جامعه جاهلی را تشکیل داده و از مذهب شرک پوششی و نیز توجیهی برای وضع نامتعادل جامعه تدارک دیده است.

و نفی آلهه و معبودان، در معنا، طرد همه کسانی است که همت بر استضعاف خلق گماشته، و از راه تحمیل یا تحمیق بر دوش انسان‌ها سوار شده و غرایز سرکش و تمایلات حدناشناس خود را اشباع کرده‌اند. موسی با مطرح ساختن این شعار و سخن گفتن از «رب‌العالمین»، آشکارا به جنگ فرعون رفته و او را نفی می‌کرد. درست است که حاشیه‌نشینان بساط فرعونی در فهرست جرائم موسی نفی خدایان سنتی را نیز ذکر می‌کردند و او را مخالف بت‌ها می‌نامیدند:

وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَ تَدْرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَذْرَكَ وَ آلِهَتَكَ؛ سران رژیم فرعونی (به او) گفتند: آیا موسی و پیروانش را آزاد می‌گذاری تا اخلال‌گری و فساد انگیزی کنند و تو را و خدایانت را کنار بگذارند؟ (الاعراف ۱۲۷)

ولی هم فرعون، و هم باند تبهکار او، بخوبی آگاه بودند که آن «خدایان» (یعنی، همان بت‌های بی‌جان)، پوششی و توجیهی برای خداوندگاری فرعون و اطرافیانش بیش نیستند. بت بی‌جان، در حقیقت، بهانه خدایی کردن بت‌های جاندار است. لذا، کاملاً منطقی بود که وی در پاسخ این دعوت (دعوت به خدای یگانه‌ای که گرداننده و شکل پرداز آسمان و زمین و پروردگار همگان و اختیاردار مشرق و مغرب است). موسی را به زندان و قتل، و یاران او را به سخت‌ترین شکنجه‌ها تهدید کند:

قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ؛ فرعون گفت: اگر معبودی بجز من اختیار کنی به طور حتم ترا در زمره آن زندانیان (که از وضع آنان در زندان‌های من با خبری) قرار خواهم داد (الشعراء ۲۹).

قَالَ سَنَقْتِلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ؛ فرعون (در پاسخ مشاورانش که او را به شدت عمل و خشونت در برابر موسی و بنی اسرائیل تشویق می‌کردند) گفت: پسرانشان را قتل عام خواهیم کرد و زنانشان را زنده خواهیم داشت و ما بر آنان مسلطیم (الاعراف ۱۲۶).

لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ؛ فرعون به جادوگرانی که بر خلاف انتظار او به موسی پیوسته بودند گفت هم اکنون، دست و پایتان را از دو سو قطع می‌کنم و همگی‌تان را بر دار می‌آویزم (الاعراف ۱۲۳).

چنین خشونت‌ها و سختگیری‌هایی در برابر نام «خدا» و پیام توحید، تنها بدین علت است که این پیام بندگسل، به معنای پذیرش خدا برای حاکمیت بر زندگی است... یعنی، نفی هر مدعی دیگر... و صلا‌ی بندگی اوست... یعنی، گسستن هر بند دیگر... و این است روح توحید و پرطپش‌ترین ابعاد آن.

پایان